

**دانشکده علوم اجتماعی**

**گروه جامعه شناسی**

**خلاصه و نقد کتاب «اتاقی از آن خود»**

**زیر نظر استاد محترم:**

**دکتر سهیلا صادقی**

**تهیه و تنظیم:**

**علی محمدزاده (310291039)**

**خلاصه و نقد کتاب:**

عنوان کتاب: اتاقی از آن خود

نویسنده: ویرجینیا وولف

مترجم: صفورا نوربخش

سال نشر: 1383

انتشارات: نیلوفر؛ تهران

* **خلاصه کتاب:**

چرا زنان در تاریخ و فرهنگ جایی ندارند؟ آیا فاقد نبوغ و خلاقیتِ لازم هستند؟ و یا همان‌طور که مردان گفته‌اند، از عقلِ کم‌تری نسبت به مردان بهره‌مندند؟ چرا زنان باید تحت نظارتِ مردان و در خدمتِ آنان باشند؟ چرا یک جنس این‌قدر در رفاه و پیش‌رفت است و آن دیگری چنین فقیر؟ تأثیر فقر بر رمان چیست؟ چه شرایطی برای خلق آثار هنری لازم است؟ این‌ها سئوالاتی بود که حدود هشتاد سال پیش فکر ویرجینیا وولف را به خود مشغول داشت. «اتاقی از آنِ خود» حاصل تامل در رابطه با هم‌این موضوع است.

این کتاب از مشهورترین کتاب‌های ویرجینیا وولف نویسنده‌ی انگلیسی است که در سال ۱۹۲۹ منتشر شده است. این کتاب دارای نثر ادبی خاصی است و علاوه بر اهمیت شیوه‌ی نگارشی آن، این کتاب ویژه‌گی‌های نثر مدرنیستی را در مقاله‌نویسی وارد کرده و سبک جدیدی ایجاد کرده است. گذشته از این، اتاقی از آن خود را شکل دهنده‌ی جریان نظری فمینیستی و به طور خاص نقد ادبی فمینیستی می‌دانند.

وولف در این کتاب به مسائلی چون گم‌نامی زنان، تاریخ ادبیات زنان، تاثیر سبک و ارزش‌های مردانه در نوشته‌های زنان، خشم و نفرت در هنر و مخاطرات آن برای هنرمند، تحلیل رمان به عنوان ژانر اصلی نوشتار زنان، پیش‌بینی آینده‌ی زن و داستان با توجه به آزادی‌های تازه یافته‌ی زنان در اوایل قرن بیستم، توجه به جنبه‌های مادی زنده‌گی و تاثیر آن بر نویسنده‌گی زنان، و امید به پیدایش داستانی شعرگونه و سبکی که به نوشتار زنانه نزدیک‌تر باشد می‌پردازد.

وولف در این کتاب بحث می‌کند که تا قرن نوزدهم زنان شخصیتی از آنِ خود نداشتند؛ موجوداتی بودند وابسته؛ خانه‌دارهایی که می پختند و می شستند و فرزند تربیت می‌کردند.

آن‌جا که دنیا مردانه است، داشتن اتاقی از آنِ خود، برای زنان حداقلِ امکان است که در آن هر زن، آن‌چه خود دوست می‌دارد، می‌تواند انجام دهد. «اتاقی از آن خود» یعنی اتاقی خارج از محیط آشپزخانه و اتاق خواب و نشیمن، اتاقی که بتوان بی هیچ مانعی در آن نشست و نوشت، اتاقی آزاد از قید شوهر و بندِ فرزندان و کارِ بی‌پایانِ خانه. زنی که می‌خواهد داستان بنویسد، باید پول و اتاقی از آن خود داشته باشد.

وولف در این اثر طنز گزنده‌ی خویش به کار می‌گیرد، موضوع «خواهر شکسپیر» را طرح می کند که بعدها مثالی می‌شود نمونه در ادبیات فمینیستی؛ اگر شکسپیر خواهری با نبوغ فوق‌العاده به نام مثلاً جودیت داشت، غیرممکن بود هم‌چون برادرش چنین نمایش‌نامه‌هایی بنویسد. آن‌گاه که شکسپیر امکان حضور در لندن و تماشاخانه‌های آن را یافت، خواهرش مجبور بود، جوراب‌های او را وصله‌پینه کند و یا در آش‌پزخانه مراقب باشد تا غذا نسوزد. او اگر از وظیفه‌ی خویش سرپیچی می‌کرد، کتکِ جانانه‌ی پدر در انتظارش بود. اگرهم شهامت به خرج می‌داد و به تئاتری نزدیک می‌شد، از مدیر آن آبستن می‌شد و نتیجه آن‌که، در شبی زمستانی به زنده‌گی خویش پایان می‌داد.

به نظر وولف، در جامعه‌ی مردسالار، زنان همیشه قربانی بوده‌اند؛ فرودستانی که اگر به سنت خانواده گردن نمی‌نهادند و در استقلال، ذوق خویش به کار می‌گرفتند، یا ساحره می‌شدند و یا فاحشه. زنانی هم که زیر لوای نامی مردانه نوشتند، قراردادهای مردانه را رعایت می‌کردند و نوشته‌هایشان «شدیداً توسط مردان تأیید می‌شد». در این دنیای سراسر تحقیر، حتا در قرن نوزدهم نیز زنی شهامت هنرمند شدن نداشت، زیرا جامعه زیر سلطه‌ی «عقده‌های مردانه» قرار داشت و راه زنان را در عرصه هنر و سیاست سد می‌کرد.

وولف این پرسش را مطرح می‌کند که هیچ می‌دانید چند تا از کتاب‌هایی که درباره‌ی زنان نوشته می شوند را مردان می‌‌نویسند؟ و زنان درباره‌ی مردان کتاب نمی‌نویسند؛ چرا زنان این‌قدر برای مردان جالب‌ترند تا مردان برای زنان؟

به نظر او مردان دانش‌مند هیچ‌گاه درباره‌ی زنان اتفاق نظر ندارند. دیدگاه‌های مختلفی نسبت به زنان وجود دارد: برخی معتقدند زنان روح ندارند. قبایل بدوی زنان را الهه می‌دانستند و آن‌ها را می‌پرستیدند. برخی زنان را از نظر ذهنی سطحی‌تر و برخی عمیق‌تر می‌دانند. بنابراین، خواندن کتاب‌هایی که مردان درباره‌ی زنان نوشته اند اتلاف وقت است.

وولف این پرسش را طرح می‌کند که چرا با این وجود که جهان تحت سلطه‌ی یک نظام پدرسالار است، مرد از دست زن خشمگین است؟

وی این موضوع را مطرح می‌کند که برای پدرسالار، این احساس حائز اهمیت است که آدم های بی‌شماری – یعنی زنان- ذاتا پست تر از آن‌هایند. طی همه‌ی این قرن‌ها، زنان چون آینه‌هایی عمل کرده‌اند که قدرتی جادویی و خوش‌آیند دارند و می‌توانند قامت مرد را دو برابر اندازه‌ی واقعی‌اش نشان بدهند. علت این‌همه پیش‌رفت علم- یعنی پیش‌رفت مردان- هم‌این است. این زن است که حس اعتمادبه‌نفس را درمرد بر می‌انگیزاند. مردان در طول تاریخ هم‌واره زنان را پست و حقیر می‌انگاشته‌اند.

از دیدگاه وی، از حق رای و پول برای زن، مطمئنا پول مهم‌تر است. وولف علت این‌که می‌تواند درباره‌ی مردان به گونه‌ای دیگر بیندیشد را این می‌داند که خودش به اندازه‌ی کافی پول دارد. پول کلانی که از عمه‌اش به او ارث رسیده است.

وولف می‌گوید برای این‌که بفهمیم چرا زنان در تاریخ ادبیات نقشی ندارند باید تاریخ و اعصار گذشته را بررسی کنیم.

هنرها و انتزاعیات، به عواملی به غایت مادی وابسته‌اند: سلامتی، پول و خانه‌هایی که درآن‌ها زنده‌گی می‌کنیم.

درگذشته، کتک زدن زنان حق مسلم مردان بود. زنان باید به ازدواج‌هایی که والدین‌شان تدارک دیده بودند تن در می‌دادند. در حالی‌که واقعیت زنده‌گی زن این‌گونه بود، زنان در اشعار و نمایش‌نامه‌ها حضوری پررنگ داشتند. زنان موجوداتی‌اند که از نظر خیالی و ذهنی اهمیت زیادی دارند؛ ولی درواقع کاملا بی‌اهمیت‌اند. موجودی که در همه‌ی کتاب‌های شعر نقش عمده ای دارد، اما از تاریخ به کلی غایب است.

در همه‌ی تاریخ، زن طبقه‌ی متوسط اثری از خود به جای نگذاشته؛ نامه‌ای، دفتر خاطراتی؛ خیلی معدود. لذا باید گشت و از گوشه و کنار کتاب‌ها، از زنده‌گی واقعی زنان درگذشته اطلاعاتی را گرد آورد: آیا زن اتاقی از آن خود داشته؟ معمولا چند بچه داشته؟ تاریخ را باید دوباره نوشت.

اشتغالات زندگی مانع از این می شده که زنان بتوانند نبوغ خود را پرورش دهند و اثری خلق کنند. اگر زنی می‌نوشت، می‌بایست در اتاق نشیمن عمومی بنویسد که همه مزاحم کارش می‌شدند. شاید لالایی‌ها را زنان سروده باشند تا بچه‌های‌شان را بخوابانند. علت این‌که آثار زنان اغلب رمان است تا شعر و نمایش‌نامه، این است که برای زن طبقه متوسط نوشتن نثر و داستان در اتاق نشیمن راحت‌تر بود و به تمرکز کم‌تری نیاز داشت تا شعر و نمایش‌نامه.

در باب رابطه‌ی رمان‌نویسی و جنسیت، باید گفت‌که رمان شباهت آینه‌واری به زنده‌گی دارد؛ البته با ساده سازی ها و تحریف های بی‌شمار. رمز ماندگاری رمان های خوب صداقت است. یعنی نویسنده تو را متقاعد می‌کند که آن‌چه می گوید حقیقت است. بر این صداقت (حقیقت‌گویی) زن چند عامل تاثیر می‌گذارد و باعث می‌شود او نتواند حقیقت را آن‌طور که باید – بدون تحریف – بگوید و اثری ماندگار خلق کند: خشم از محبوس شدن و حقیر بودن، نادانی، این واقیعت که ارزش‌های رمان هم‌آن ارزش های زنده‌گی واقعی است و ارزش‌های زنده‌گی واقعی توسط مردان ساخته شده و با اندیشه‌های زنان هم‌خوانی ندارد. لذا رمان قرن نوزدهم پرداخته‌ی ذهنی بود که دید واضح خود را به نفع قدرتی از بیرون تغییر جهت داده بود.

وولف معتقد است داستان های نویسنده‌گان مرد نمی‌توانند به کمک زنان نویسنده بیایند؛ چرا که وزن، شتاب و گام ذهن مرد به‌قدری با خصوصیات ذهنی زن متفاوت است که زن نمی‌تواند چیزی از او بیاموزد. شرایط جسمانی زنان در نوشته شان تاثیر می‌گذارد.

به نظر وولف میل به پاک‌دامنی و پوشیده بودن زنان موجب شد که آنان هم‌واره از شهرت به دور باشند.

اما وولف به زمان حاضر خوش‌بین است: اکنون دیگر فقط زنان رمان نمی نویسند و رمان های‌شان نیز از حد بیان زنده‌گی شحصی فراتر رفته است.

وولف در تبیین چرایی مردانه بودن آثار ادبی در طول تاریخ اینگونه می‌گوید که جنسیت مخالف برای مردان نوعی محرک فراهم آورده است که منجر به احیای قدرت خلاقانه شان شده است.

از زنان اثری در تاریخ نیست؛ چراکه کار آنان -یعنی شستن بشقاب‌ها و ظرف‌ها، فرستادن بچه ها به مدرسه و مانند این‌ها- تمام شده اند و هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده است.

به نظر او زن هنگام نوشتن از طریق مادرانش فکر می‌کند. زنان دچار جداسازی ناگهانی آگاهی می‌شوند. به این معنا که به‌جای این‌که خود را وارث طبیعی تمدن ها بدانند، خویش را جدای از آن احساس می کنند.

اما در نهایت وولف راه حلی برای چالش‌هایی که طرح کرده است ارائه می‌دهد:

در انسان غریزه ای عمیق -اگرچه غیرمنطقی- وجود دارد که اتحاد زن و مرد باهم بالاترین رضایت و شادمانی را پدید می آورد. آیا در ذهن دو جنسیت وجود دارد که بر دو جنسیت فیزیکی منطبق است و آیا این دو جنسیت نیز باید برای رسیدن به رضایت و خشنودی کامل منطبق شوند؟ به نظر او بر هریک از ما دو نیرو حاکم است. یکی مذکر و دیگری مونث. درمغز مرد، مرد بر زن حاکم است و در مغز زن، زن بر مرد. وضعیت عادی و آسایش خاطر زمانی بر قرار می شود که این دو در هم‌آهنگی با هم زنده‌گی کنند و از نظر روحی تشریک مساعی داشته باشند. اگر مرد باشید، قسمت زنانه‌ی مغز باید هم‌چنان تاثیرگذار باشد و اگر زن باشید، قست مردانه‌ی مغز. ذهن دوجنسیتی یعنی این. معنای انسجام ذهن که نیروها را بارور می کند همین است.

البته منظور از ذهن دوجنسیتی این نیست که چنین ذهنی هم‌دلی خاصی با زنان دارد و مدافع حقوق آن‌هاست. ذهن دو جنسیتی احساسات را بدون مانع منتقل می‌کند. خلاق، با نشاط و منسجم است. از نشانه‌های ذهن کاملا پخته، این است که به صورت خاص درباره‌ی جنسیت فکر نمی‌کند. برای هر کسی که می نویسد، فکر کردن درباره‌ی جنسیت خود مخرب است. زن بودن یا مرد بودن به صورت خالص و مطلق مخرب است. باید زنانه – مردانه یا مردانه- زنانه بود. نباید تعصب داشت.

* نقد و بررسی مختصر کتاب:

به نظر بنده، وولف در کتابش به مطلب درستی اشاره می کند و سوالی جدی را طرح می کند: چرا زنان در تاریخ جایی ندارند؟ وبه واقع هم که داشتن اتاقی از آن خویشتن و فراهم بودن امکان تفکر و اندیشیدن در زندگی فرد است که به او امکان می دهد خود را شکوفا ساخته و اثری از خود برجای گذارد. شاید ما مردها این را درک نکنیم اما زنانی که تا دیروز وابستگی خویش به مردان را موجب خرسندی می انگاشتند، امروز و با تحولاتی که در ذهنیت و عینیت دنیای زنان ایجاد شده است، نگاهی همراه با بیم و امید به وابستگی به مردان دارند. از یک سو عشق و جنسیت زن را به سوی مرد می کشد و از دیگر سو، ترس از تحت سلطه قرار گرفتن و وابسته شدن همه زندگی اش به مرد، او را از این موجود فراری می دهد. وولف راه حلی که برای رفع این تناقض نشان می دهد، استقلال اقتصادی زنان است. اگر زن استقلال اقتصادی داشته باشد، می تواند بدون این نگرانی و با خیال آسوده خویش را به آغوش مرد بسپارد و در آغوش او آرام گیرد.

نکته دیگری که درباره وولف و مطالبش جالب توجه می نماید، موجودات دوجنسیتی است. او راه حل را در این می بیند که هم مردان خواصی از شخصیت زنانه داشته باشند و هم زنان خواصی از شخصیت مردانه. اگر لطافت و عطوفت و محبت را به زنان نسبت می دهند، چرا مردان از این صفات بی بهره باشند؟ و اگر جسارت و تهور و قدرت را به مردان نسبت می دهند، چرا زنان اینها را نداشته باشند. البته در حال حاضر هم دنیا کم و بیش به این سمت و سو گرایش دارد. در ایران هم نشانه هایی از زن شدن مردان و مرد شدن زنان دیده میشود. به کرات مردهایی را می بینیم که آرایش می کنند وظاهری زنانه دارند و همینطور زنانی که در تلاش اند خود را به مردان نزدیک کنند؛ چه در ظاهر و پوشش و چه در خلق و خوها. اما حالا که جهان به این سمت حرکت کرده اند، باید این سوال را طرح کرد که آیا طی این روند منجر به حل مشکلات انسان و بویژه مشکلات زنان شده است؟ آنچه می توان گفت اینکه این گونه راه حل ها به دلیل عدم فهمی صحیح از ماهیت انسان، زن و جامعه نتوانسته اند مشکلات و مصائبی را که تشخیص داده اند را به خوبی حل کنند و در بسیاری موارد منجر به پیچیده تر شدن مشکلات بشر شده اند.

بنده در یادداشتی به چالش ها و بحران های فراروی تمدن غرب پرداخته ام که در این مختصر فرصت طرح آن نیست.

والسلام